[آیا نهی از عبادت یا معامله موجب فساد است؟ 1](#_Toc429927720)

[مقدمه اول: ملازمه بین حکم تکلیفی و حکم وضعی 1](#_Toc429927721)

[مقدمه دوم: سابقه‌دار بودن بحث استلزام 2](#_Toc429927722)

[مقدمه سوم: بحث استلزام عقلی لفظی است 2](#_Toc429927723)

[نظریه استاد در تقسیم مباحث به لفظی و عقلی 3](#_Toc429927724)

بسم الله الرحمن الرحیم

# آیا نهی از عبادت یا معامله موجب فساد است؟

بحث این است که وقتی نهی متوجه عبادات و یا معاملات می‌شود آیا موجب فساد آن معامله و یا عبادت می‌شود؟ قبل از بررسی مقام عبادت و معامله چند مقدمه مطرح است.

##  مقدمه اول: ملازمه بین حکم تکلیفی و حکم وضعی

عنوان این بحث اشاره‌کننده به تقسیم حکم به تکلیفی و وضعی است. و بحث این است که اگر حکم تکلیفی از نوع حرمت، متوجه عبادت یا معامله شد، این حکم تکلیفی تلازمی با حکم وضعی فساد دارد یا خیر؟ لذا بحث ناظر به تلازم بین نهی تکلیفی و فساد به‌عنوان حکم وضعی است. با دقت در این سؤال که حکم تکلیفی تحریمی در عبادت یا معامله آیا مستلزم حکم وضعی به‌عنوان فساد است یا نه؟ می‌توان این سؤال را مطرح کرد که اگر دلیلی گفت عبادتی فاسد است، و یا معامله‌ای فاسد است، آیا مستلزم یک حکم تحریمی در مورد آن‌ها است یا خیر؟

پس در مقدمه اول سؤال از تلازم است، ولی تلازم از این ناحیه که، نهی تحریمی مستلزم حکم وضعی فساد است. و طرف دیگر که آیا تحریم، ملازم با فساد است یا نه؟ این مسئله بحث دیگری است که می‌شود آن را طرح کرد که آیا حکم به فساد، مستلزم تحریم تکلیفی است یا نه؟ لذا در این بحث تلازم مطلق، منظور نیست.

 البته ممکن است دلیل و برهانی اقامه شود که تحریم و فساد همیشه ملازم هستند. که در این صورت هر دو بحث حل می‌شوند. ولی غالب ادله به این صورت نیستند و تلازم مطلقه نیست.

به عبارت دقیق‌تر و جامع‌تر بحث این است که سه مسئله قابل‌طرح است، که محط کلام از قدیم بحث سوم در اصول بوده است.

الف- بحث تلازم مطلق من الطرفین، یعنی طرف وضعی و طرف تحریم تکلیفی هر دو بحث شوند.

ب- بحث از اینکه فساد وضعی مستلزم تحریم تکلیفی است یا نیست؟

ج- بحث از اینکه تحریم تکلیفی مستلزم فساد است یا نیست؟

## مقدمه دوم: سابقه‌دار بودن بحث استلزام

این مسئله، مسئله سابقه‌داری است و از مسائل مستحدثه نیست. آنچه به اجمال می‌توان گفت این است که این بحث از مباحث ریشه‌دار اصولی است که مربوط به اصول متأخر از عصر مرحوم بهبهانی و شیخ نیست. و در اذهان و کلمات بزرگان متقدم از عامه و خاصه این مطلب مطرح بوده است.

## مقدمه سوم: بحث استلزام عقلی لفظی است

سؤال این است که این بحث از مباحث اصولی عقلی است، یا لفظی است؟ بحث اصولی بودن را لازم نیست طرح کنیم. و بحث عمده این است که این بحث عقلی است یا لفظی است. و در این زمینه همان‌طور که در مبحث اجتماع و مبحث مقدمه و مبحث ضد، در هر سه بحث گذشته گفتیم، سه دیدگاه و یا سه احتمال وجود دارد.

الف- در دیدگاه متقدمین این مباحث و همچنین بحث استلزام نهی للفساد، سابقه لفظی دارند. این مباحثی که امروز به‌عنوان غیرمستقلات عقلیه مطرح است، در دیدگاه متقدمین در مباحث الفاظ مندرج بوده است.

ب- نظریه دوم که نظریه بسیار مطرح از زمان مرحوم شیخ و به خصوص در دوره مرحوم کمپانی بوده این است که این ‌مباحث عقلیه هستند. و البته مباحث عقلیه را تقسیم کردند به مستقلات عقلیه و غیر مستقلات.

 عقلی یعنی بعد از فرض اینکه شارع چیزی را فرمود، عقل می‌گوید این فرمایش مستلزم یک فرمایش دیگر است. و حاکم به این تلازم، عقل است. یعنی می‌گوید اگر شارع گفت این امر واجب است، شارع لفظاً چیزی نگفته است. ولی عقل می‌گوید این سخن شارع مستلزم این است که مثلاً بگوید مقدمه‌اش واجب است. و یا بگوید ضدش هم حرام است. و یا بگوید این امر فاسد است.

و حاکم، عقل قطعی است. چرا که عقل غیرقطعی، معتبر نیست. و غیرمستقل است، زیرا مقدمه اول حکم، از جانب شارع است. به خلاف مستقلات که چیزی از شارع و الفاظ و کتاب و سنت مفروض نیست، بلکه عقل از ابتدا تا انتهای حکم العدل حسن و کل ما حکم بالعقل حکم بالشرع را متکفل می‌شود، بدون اینکه به دلیل لفظی مراجعه کند.

### نظریه استاد در تقسیم مباحث به لفظی و عقلی

ج- دیدگاه سوم دیدگاه حضرت استاد است که در بحث مقدمه، ضد، اجتماع و استلزام فساد، بحث عقلی لفظی است. چرا که وقتی سؤال می‌شود امر بشیء مستلزم نهی از ضد است یا خیر؟ یک ملاک مقصود نیست. و ممکن است استلزام عقلی باشد، بحث عقلی می‌شود، و از طرفی ممکن است استلزام، استظهار لفظی باشد، تا بحث لفظی باشد.

علماء سابق چون به این تلازم عقلی کمتر توجه داشتند، بیشتر روی ملاک لفظی تمرکز داشتند، لذا می‌گفتند این بحث لفظی است. و از طرفی متأخرین چون بحث لفظی را مهم ندانستند و دیدند عمده بحث، حکم عقل و قضاوت عقل است، لذا گفتند بحث عقلی است. درحالی‌که در طرح بحث نباید نتیجه آخر را فقط ملاک قرار داد. و طبق آن بحث را عقلی یا لفظی دانست. بلکه ممکن است استلزام، با دلیل لفظی باشد. یعنی لفظ، ظهور استلزامی و یا دلالت التزامی دارد، و از طرفی ممکن است عقل حکم را دریافت کند، پس این بحث هم عقلی است، و هم نقلی است. و عقل محض یا نقلی محض نیست. و طرح سؤال ظرفیت عقلی نقلی دارد و نیازی نیست علم اصول را طبق دیدگاه اشخاص تعریف کنیم.

لذا بیان حضرت استاد این است که در تنظیم اصول، اصول یک بخش الفاظی دارد، که فقط محط کلام مدالیل لفظیه است و یک بخش عقلی دارد مثل مستقلات عقلیه و احیاناً اگر در غیرمستقلی شخصی فرض کند که آنجا جای سؤال لفظی نیست. آن هم عقلی است، و بحث‌هایی هم وجود دارد که عقلی نقلی است، یعنی بحث ملازمه است، اما به نحو ملازمه لفظی عقلی عرفی است، که گاهی تلازم عقلی به آن معنا نیست، یا تلازم عرفی است، و گاهی تلازم لفظی است.

یعنی الگوی حضرت استاد مباحث لفظیه محضه و مباحث عقلیه محضه و مباحث فرالفظی عقلی است. و مانحن‌فیه از مباحث فرالفظی عقلی است که ظرفیت طرح بحث از دو منظر را دارد، و به این دلیل که ما آن را قبول نداریم نباید از آن بحث بیرون ببریم.